

عربی، زبان قرآن ۳

(درس چهارم)

مقطع تحصیلی:

دوره دوم متوسطه - گروه ریاضی و تجربی

پایه:

دوازدهم

تهیه و تنظیم:

مرکز تحقیقات مهندسی تمین

تمامی حقوق این اثر برای مرکز تحقیقات تمین محفوظ می باشد.

الدرسُ الرَّابِعُ: الْفَرَزْدَقُ

درس چهارم: فرزددق

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ
وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد و خانه‌ی [خدا] و بیرون و محدوده‌ی احرام، او را می شناسند.

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزند بهترین همه‌ی بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه‌ی بزرگ قوم است.

وَلَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

و این گفته‌ی تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو نشناختی می شناسد.

الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.

فرزدق از شاعران دوره‌ی اموی است.

وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُؤَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ،

در سال بیست و سه پس از هجرت در منطقه‌ای در کویت به دنیا آمد.

وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ، فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

و در بصره زندگی کرد، در روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آورد،

فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَكْدِهِ؛ فَقَالَ:

پس امام درباره فرزندش از او پرسید؛ پس گفت:

«هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا.»

«این پسر من است نزدیک است که شاعری بزرگ شود.»

فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوَالِدِهِ: «يَا صَاحِبَ الْوَلَدِ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ.»

پس امام علیه السلام به پدرش گفت: «ای صاحب فرزند، قرآن را به او آموزش بده.»

فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ؛ ثُمَّ رَحَلَ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ،

پس قرآن را به او آموزش داد؛ سپس به سوی خلفای بنی امیه در شام کوچ کرد،

و مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ،

و آن‌ها را ستود و جایزه‌هایشان را به دست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ، وَ كَانَ يَسْتَرُ حَبَّةَ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛

فرزدق دوستدار اهل بیت بود، و دوستی‌اش را نزد خلفای بنی‌امیه پنهان می‌کرد؛

وَ لَكِنَّهُ جَهْرِيَهُ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.

ولی او آن را آشکار کرد هنگامی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش حج کرد.

فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ

پس هشام طواف کرد و هنگامی که به سنگ (حجرالأسود: سنگ سیاه) رسید

لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ، لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ،

به خاطر زیادی شلوغی نتوانست آن را مسح کند

فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ

پس منبری برایش برپا شد و روی آن نشست درحالی‌که به مردم نگاه می‌کرد

وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

و همراه او گروهی از بزرگان اهل شام بودند.

فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

پس در حالی که به حاجیان نگاه می‌کرد، ناگهان [امام] زین العابدین علیه السلام آمد،

فَطَافَ بِالْبَيْتِ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ بِسُهُولَةٍ.

پس خانه [کعبه] را طواف کرد، پس هنگامی که به سنگ رسید، مردم به کنار رفتند، پس به آسانی آن را مسح کرد.

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ:

پس مردی از اهل شام گفت:

«أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدَسَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟!»

ای خلیفه، این کیست که مردم به او برای مسح کردن سنگ اجازه داده‌اند؟!

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ [أَنْ] يَرَعْبُوا فِيهِ،

هشام ترسید از این‌که مردم شام او را بشناسند و به او علاقه‌مند شوند،

فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ، يَا رَجُلُ.»

پس گفت: «او را نمی‌شناسم ای مرد.»

وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَنَا أَعْرِفُهُ. ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ.

و فرزدق حاضر بود. پس گفت: ای مرد، من او را می‌شناسم، پس این قصیده را سرود.

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَائِهِ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ

این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد و خانه‌ی [خدا] و بیرون و محدوده‌ی احرام، او را می‌شناسند.

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزند بهترین همه‌ی بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه‌ی بزرگ قوم است.

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ

و این گفته‌ی تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو نشناختی می‌شناسد.

قواعد:

مفعول مطلق:

مفعول مطلق مصدری است منصوب از ریشه‌ی فعل اصلی جمله که انجام فعل را تأکید می‌کند و یا نوع و چگونگی انجام آن را نشان می‌دهد و وجود آن در عبارت می‌تواند در ترجمه‌ی جمله تأثیر بگذارد. به ترجمه‌ی چهار جمله‌ی زیر دقت کنید:

- ۱- اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خداوند آمرزش خواستم.
- ۲- اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی‌گمان، آمرزش خواستم.
- ۳- اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اِسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید به جز در جمله شماره (۱)، در بقیه‌ی جمله‌ها مصدر فعل «اِسْتَغْفَرْتُ» که همان «اِسْتِغْفَار» می‌باشد، آمده است.

در تمام جملات، این مصدر آمده است ولی گاهی این مصدر تنها (شماره ۲) و گاهی کلمه‌ای بعد از آن آمده است. (شماره‌های ۳ و ۴)

در جمله شماره (۲)، مصدر «اِسْتِغْفَارًا» به تنهایی آمده و انجام فعل «اِسْتَغْفَرْتُ» را تأکید کرده است، در ترجمه‌ی آن کلمه‌ی «بی‌گمان» به نشانه‌ی تأکید آمده است به این مصدر، «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می‌شود.

مثال:

احترمتُ المُعلِّمِ إحتراماً. قد أحسنَ والدي إحساناً. اصبروا على المشاكلِ صبراً.

مفعول مطلق تأکیدی

مفعول مطلق تأکیدی

مفعول مطلق تأکیدی

در جمله‌های شمار (۳ و ۴)، بعد از مصدر «استغفاراً» به ترتیب دو کلمه‌ی «صادقاً» و «الصالحین» آمده است. «صادقاً» صفت و «الصالحین» مضاف‌إلیه است.

صفت و مضاف‌إلیه بعد از مصدر در واقع نوع انجام گرفتن فعل را بیان می‌کنند، که به این مصدر، «مفعول مطلق نوعی» گفته می‌شود.

مثال:

استغفرتُ اللهَ استغفاراً صادقاً. يعيشُ البخيلُ في الدنيا عيشَ الفقراءِ.

مفعول مطلق نوعی صفت

مفعول مطلق نوعی مضاف‌إلیه

احترمتُ احتراماً بالغاً.

أكرمتُ المُعلِّمَ إكرامَ العُلَماءِ.

مفعول مطلق نوعی صفت

مفعول مطلق نوعی مضاف‌إلیه

نکته: هرگاه مفعول مطلق نوعی همراه با مضاف‌إلیه باشد، بدون تنوین می‌آید.

مثال:

استغفرتُ اللهَ استغفارَ الصَّالحينَ.

مفعول مطلق نوعی مضاف‌إلیه

فن ترجمه:

طریقه‌ی ترجمه کردن مفعول مطلق تأکیدی:

در ترجمه‌ی این نوع از مفعول مطلق از قیده‌های تأکیدی مانند «بی‌گمان، حتماً و قطعاً» استفاده می‌کنیم. جاهدَ الجندی مُجاهدَةً. قطعاً سرباز، مبارزه کرد.

طریقه‌ی ترجمه کردن مفعول مطلق نوعی:

در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم. استغفرتُ اللهَ استغفارَ الصَّالحينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

مفعول مطلق نوعی مضاف‌إلیه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به مفعول مطلق نیست.

مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.

تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بَالِغًا.

مفعول مطلق نوعی صفت

فعل‌های پُرکاربرد و مصدرهای سماعی آن‌ها که مناسب برای مفعول مطلق هستند:

مصدر	مضارع	ماضی
ذَهَابًا	يَذْهَبُ	ذَهَبَ
جُلُوسًا	يَجْلِسُ	جَلَسَ
خُرُوجًا	يَخْرُجُ	خَرَجَ
تَرَكَأ	يَتْرُكُ	تَرَكَ
عَمَلًا	يَعْمَلُ	عَمِلَ
فَتْحًا	يَفْتَحُ	فَتَحَ
ضِحْكَأ	يَضْحَكُ	ضَحِكَ
نَظْرًا	يَنْظُرُ	نَظَرَ
لَعِبًا	يَلْعَبُ	لَعِبَ
عَجْبًا	يَعْجَبُ	عَجِبَ
ذِكْرًا	يَذْكُرُ	ذَكَرَ
كِتَابَةً	يَكْتُبُ	كَتَبَ
قَوْلًا	يَقُولُ	قَالَ
عَيْشًا	يَعِيشُ	عَاشَ
دُخُولًا	يَدْخُلُ	دَخَلَ
قِرَاءَةً	يَقْرَأُ	قَرَأَ
نُزُولًا	يَنْزِلُ	نَزَلَ
صَبْرًا	يَصْبِرُ	صَبَرَ
جَوَازًا	يَجُوزُ	جَازَ
جَلْبًا	يَجْلِبُ	جَلَبَ

جمع	يجمعُ	جمعاً
ماضی	مضارع	مصدر
طَرَقَ	يَطْرُقُ	طَرَقاً
طَرَدَ	يَطْرُدُ	طَرِداً
قَدَرَ	يَقْدِرُ	قُدْرَةً
قَبِلَ	يَقْبَلُ	قَبُولاً
كَتَمَ	يَكْتُمُ	كِتْمَاناً
طَلَبَ	يَطْلُبُ	طَلَباً
غَرَسَ	يَغْرِسُ	غَرَساً
غَرِقَ	يَغْرِقُ	غَرَقاً
غَضِبَ	يَغْضِبُ	غَضَباً
غَسَلَ	يَغْسِلُ	غَسِلاً
عَزَمَ	يَعْزِمُ	عَزْماً
غَفَرَ	يَغْفِرُ	غُفْرَاناً
غَلَبَ	يَغْلِبُ	غَلَبَةً
فَشَلَ	يَفْشَلُ	فَشِلاً
فَقَدَ	يَفْقَدُ	فَقْدَاناً
فَحَصَ	يَفْحَصُ	فَحْصاً
فَرِحَ	يَفْرَحُ	فَرِحاً
فَرَّغَ	يَفْرِغُ	فَرَاغاً
نَالَ	يَنَالُ	نَيْلاً
نَدِمَ	يَنْدِمُ	نَدَامَةً، نَدِماً
نَسِيَ	يَنْسِي	نَسِيَاناً
نَصَرَ	يَنْصُرُ	نَصِراً
نَطَقَ	يَنْطِقُ	نُطْقاً
نَقَلَ	يَنْقُلُ	نَقْلاً

مصدر	مضارع	ماضی
جَرِيَانًا	يَجْرِي	جَرَى
جَهْلًا	يَجْهَلُ	جَهَلَ
خِدْمَةٌ	يَخْدُمُ	خَدَمَ
خَوْفًا	يَخَافُ	خَافَ
خُشوعًا	يَخْشَعُ	خَشَعَ
خَلْقًا	يَخْلُقُ	خَلَقَ
رَجَاءً	يَرْجُو	رَجَا
رِزْقًا	يَرْزُقُ	رَزَقَ
سُجُودًا	يَسْجُدُ	سَجَدَ
سِيرًا	يَسِيرُ	سَارَ
سُخْرِيَّةً	يَسْخَرُ	سَخَرَ
شُكْرًا	يَشْكُرُ	شَكَرَ
شُرْبًا	يَشْرَبُ	شَرِبَ
سَمْعًا	يَسْمَعُ	سَمِعَ
ضَمَانًا	يَضْمَنُ	ضَمِنَ
ذَوْقًا	يَذُوقُ	ذَاقَ
حُزْنًا	يَحْزَنُ	حَزِنَ
سَلَامَةً	يَسْلَمُ	سَلِمَ
صِدْقًا	يَصْدُقُ	صَدَقَ
ضَرْبًا	يَضْرِبُ	ضَرَبَ
ظُهُورًا	يَظْهَرُ	ظَهَرَ
مصدر	مضارع	ماضی
هُجُومًا	يَهْجُمُ	هَجَمَ
قَلَّةً	يَقِلُّ	قَلَّ

هَلَاكًا	يَهْلِكُ	هَلَكَ
----------	----------	--------